

تمدن،

یادگار تیره ترین روزگار بشریست

(گفت و گو با دکتر فریدون جنیدی)

(روزنامه ایران ویج، سال نخست، شماره ۱۱۵، چهارشنبه ۲۹ دی ۱۳۷۸، رویه ادب و هنر)

در میان اندیشمندان و پژوهشگران فرهنگ ایران و جهان، به ویژه فرهنگ ایران باستان، کمتر کسی است که دکتر فریدون جنیدی و پژوهشکده کوچک اما پر کار، او بنیاد نیشابور، را نشناسد. فریدون جنیدی پژوهش‌ها و یافته‌های بسیاری درباره فرهنگ، زبان‌ها، آیین‌ها و ادبیات ایران باستان داشته است و آنها را در کتاب‌های گوناگون گرد آورده یا در کلاس‌های آموزشی به پژوهشگران جوان عرضه می‌کند. افزون بر این، به کوشش وی بنیاد نیشابور کانونی برای نویسندگان، کاوشگران و پژوهندگان دانش ایران‌شناسی شده است. این گزارش ره آورد گفت و گوی کوتاه ما با ایشان، درباره گفت و گوی فرهنگی و تمدن‌هاست.

• استاد، از پیشینه گفت و گوی تمدن‌ها در ایران بگویید و اینکه در گذشته چه روابط فرهنگی و اجتماعی میان ایرانیان و مردمان کشورهای دیگر برقرار بوده است؟

من سالها پیش از پیشنهاد نظریه گفت و گوی میان اندیشه ملل و مردم، که از سوی رییس جمهوری ما آقای خاتمی انجام شد، می‌دیدم که ایشان تحت تاثیر این جریان و نیز کتاب نبرد تمدنها قرار گرفته اند و به راستی از این موضوع رنجیده خاطر بودند و خوشبختانه به هنگام ریاست جمهوریشان این موضوع را در جهان مطرح کردند و به گمان من این نظریه تا اکنون تنها موردی بوده که در سراسر جهان با رای سد در سد پذیرفته شده اما من در این نامه (گفت و گوی تمدنها) اندکی سخن دارم.

واژه تمدن یا سیویلیزاسیون (civilization) از شیوه زندگی شهری یا دولت شهرهای یونان باستان برآمده است. در آن زمان در شهرهای یونانی مردم به دو گروه بخش می‌شده اند؛ یک گروه شهری که دارای همه گونه امکانات مادی و معنوی و شرکت در جلسه‌ها و گفتارها بوده اند و سرنوشت شهر، سیاست و اداره کشور به دست آنها بوده است و گروه دیگر، انبوه مردم که آنها همه بردگان گروه نخست به شمار می‌رفته اند. بردگان چنانکه خود نویسندگان یونانی یاد کرده اند، هیچ حقی در زندگی خویش نداشتند. نه حق همسر گرفتن و فرزند داشتن، نه گزینش جا و مالکیت. اینها تنها در اختیار گروه نخست بوده اند و جان، مال، ناموس، عزت، آبرو، شرف، دیدگاه، اندیشه، عقیده و همه چیزشان در دست اربابانشان بوده است. چنانکه هرودوت می‌گوید: هر چند یکبار ارباب یکی از آنها را فرا می‌خوانده و بی هیچ گناهی فرمان مرگ او را می‌داده است تا دیگران عبرت بگیرند! یا بدون هیچ کوتاهی یا گناهی آنها را چوب و تازیانه می‌زده اند تا سرگذشت و سرنوشت غم‌انگیز خویش را از یاد نبرند؛ تا آن جا که به اندازه جانوران نیز به آنها آزادی نمی‌داده اند تا در جفت‌گیری گزینش داشته باشند و این به تشخیص اربابان بوده است که کدام مرد با کدام زن جفت شوند تا فرزند بهتر و نیرومند تری پدید آید تا در آینده کارهای ایشان را بهتر انجام دهد.

در برابر این ستم‌های فراوان که به گروه دوم یعنی توده بزرگ مردم می‌شده است، گروه نخست از همه گونه امکانات و آسایش برخوردار بوده اند و چنانکه می‌دانیم در تالارها و میدانهای شهر گرد می‌آمده اند و گفت و گو و سخنرانی می‌کرده اند و همه گونه ابزارهای کامرانی و زندگی در اختیارشان بوده و مجموعه این زندگی سیویلیزاسیون نام گرفته است!

• این شیوه اندیشه در باره بخش بندی مردمان تا چه اندازه در فرهنگ ما جا داشته یا چگونه در آن وارد شده است؟

هنگامی که دانشمندان ایرانی در دانشگاه جندی شاپور و بغداد^۱ کتاب‌های یونانی را به عربی بر می‌گرداندند، این واژه را در عربی به تمدن (شهریگری) ترجمه کردند. اگر شما در ادبیات فارسی خوب بنگرید، می‌بینید که در هیچ دوره از دوره‌های کهن تا امروز چنین واژه ای نداشته ایم، یعنی در کشور ما شهریگری مفهوم ندارد زیرا هر موضوعی که در زندگی شهری وجود داشته، برای روستاییان هم مطرح بوده است. برای نمونه در ادبیات باستانی ما، واژه کدخدا هم به معنای داماد و خدای خانه بوده و هم به معنای فرمانروای ده، شهردار و پادشاه:

یکی تخت پرمایه کرده به پای نشسته بر او بر، جهان کدخدای

که در اینجا منظور از کدخدا پادشاه جهان (جمشید) است.

در فرهنگ ما میان یک روستا و یک شهر یا کشور، در نام هم تفاوتی نیست. در زبان پهلوی واژه کنت به معنای روستا آمده که آن هم از ریشه کن و کان به معنای خانه گرفته شده است. برای نمونه این واژه در نام شهری مانند سمرقند یا قندهار که در اصل سمرکنت و کنت‌هار بوده اند آمده.

این واژه بر روی نام روستاها هم می‌آمده، مانند روستایی در نزدیکی ساری به نام سمسکنده، یا کندلوس، روستایی که به تازگی در آنجا کارهای فرهنگی بسیار انجام می‌شود. پس این واژه هم برای شهر به کار رفته است و هم برای روستا و هم بر خانه و کشور، زیرا کدخدا پادشاه کشور هم معنا می‌دهد. از همین جاست که در فرهنگ و زبان ریشه دار ما هیچ تفاوت میان خانه و روستا و شهر و کشور نیست. در زبان انگلیسی نیز (که ریشه در زبان اوستایی دارد) واژه کانتری (country) هم به معنای روستاست و هم کشور! خودشان هم نمی‌دانند چرا؛ اما پاسخ آن ریشه در فرهنگ ایران دارد. در پهنه ای که فرهنگش به زندگی مردمان نگرشی اینگونه یکسان داشته است، کسی برتری در شهری بودن ندارد. تا آنجا که می‌دانیم بزرگترین نامداران ایران از روستاها بلند شده اند. **پورسینا، ابوریحان، اسفزاری** و بسیار دیگران، اگر پژوهش کنید در خواهید یافت که همه از روستاها برپاخاسته اند.

شهری در فرهنگ ایران فرق و برتری ای نداشته، هر چه بوده برابر بوده و بستگی به این داشته که کدام یک توان و دانش بیشتری داشته باشد چنانکه سعدی می‌فرماید:

قحطی افتاد سالی اندر شام
هر کس از گوشه ای فرا رفتند
روستا زادگان دانشمند
به وزیری پادشاه رفتند
پسران وزیر ناقص عقل
به گدایی به روستا رفتند

این از کفایت خود شخص بوده است که چه اندازه باشد و وی به چه جایگاهی برسد. از دورترین روزگاران روستاییان می‌توانسته اند به بالاترین مقامات کشوری دست یابند. از این روست که ما هیچ واژه ای به عنوان تمدن و شهریگری نداشته ایم و این واژه هم به راستی **یادگار تیره ترین روزگاری است که جهان بشری در یونان باستان به خود دیده است** و ما نباید به آن اتکا کنیم.

البته من از این موضوع می‌گذرم، زیرا آن کسی که نبرد میان تمدن‌ها را عنوان کرده (**ساموئل هانتینگتون**) با همین واژه آورده، بنابر این پاسخش هم باید با همین واژه باشد که از سوی آقای خاتمی داده شد.

اما اگر پاسخ گفت و گوی فرهنگ‌ها بود، صورت جامع تر و بهتری به خود می‌گرفت. به ظاهر هم اگر نگاه کنیم، میان دو تمدن که یکی غالب است و یکی مغلوب: مانند خزران که مغلوب روس‌ها شدند، اینها دیگر تمدن شان با هم گفت و گویی نداشت! یکی پیروز بود و یکی شکست خورده اما فرهنگ خزران با فرهنگ روس‌ها گفت و گو داشت. برای اینکه بسیاری از آثار و فرهنگ داستانها و شیوه زندگی گذشته خودشان را در فرهنگ پسین کشور روسیه روان کردند یا یک رخداد بزرگ جهانی دیگر یعنی شکست ایران در برابر تازیان! این پیداست که در میدان نبرد ما شکست خوردیم. اما فرهنگمان جاری شد. تا جایی که همه اندیشمندان جهان می‌گویند که تیز نگری، اندیشه، احساس و اندریافت لطیف و بلند ایرانیان بهترین معرف اسلام در جهان گردیده است.

اگر رستم فرخزاد در میدان جنگ کشته شد و اگر سپاه مان شکست خورد، اما فرهنگمان گفت و گو داشت و هنوز هم گفت و گو دارد.

هنوز هم اگر آنان با انصاف باشند، خواهی نخواهی می‌گویند که فرهنگ ایران برتر است.

من از کسی که پیشتر از این سفیر قطر در ایران بود، پرسیدم چرا شما می‌گویید خلیج عرب، در حالیکه می‌دانید اینجا دریای پارس است؟! او گفت ما نمی‌خواهیم این را بگوییم، چون برادر بزرگمان عربستان می‌گوید، ما هم ناچار باید بگوییم!

گفتم آن عربستان چرا این حرف را می‌زند؟ او به من گفت اگر راستش را می‌خواهی، ما اعراب از شما دل تنگ داریم! زیرا با اینکه در جنگ شکستتان دادیم اما در فرهنگ از شما شکست خوردیم و به همین روی همیشه در برابر شما احساس خفت می‌کنیم.

بنابراین اگر چنین تلاشهایی از سوی ما انجام می‌گیرد، شما باید آن را بپذیرید، اینها همه جبران شکست‌هایی است که از فرهنگ ایران خورده ایم!

در بسی از کشورهای دیگر هم به همین گونه سرنوشت تن مردم در میدان جنگ رقم زده شده اما سرنوشت اندیشه و جان مردم در گستره فرهنگ. و پس از آن فرهنگ کار خودش را کرده است.

پس شایسته است که ما این واژه را درست به کار ببریم و بگوییم «گفت و گوی فرهنگها»

البته من پیش از این هم شنیده‌ام که واژه «گفت و گوی فرهنگها» را به جای «گفت و گوی تمدنها» به کار می‌برند.

بله؛ گاهی اگر گفتن واژه ای از یک جا آغاز شود، دیگران هم آن را می‌پذیرند. برای نمونه فرهنگستان ایران برای واژه فاکس، جایگزین نمابر را اختراع نمود؟ به هر ترتیب که نگاه کنیم، نمابر یک واژه نارساست. چون نخست اینکه کارش تنها بردن نیست، آوردن هم هست. دوم اینکه تنها نمی‌برد، خط را هم می‌برد. دیگر اینکه از کجا به کجا می‌برد؟! بنیاد نیشابور برای فاکس پیشنهاد جایگزینی واژه دور نگار را نموده. دور نگار برای فاکس واژه ای سزاوار است. برای اینکه هم معنای نگاشتن درونش هست و هم معنای نگاریدن و عکس و هم تصویر و هم اینکه به دور و از راه دور می‌نگارد که این دور می‌تواند فاصله این خانه تا آن خانه یا شهر یا کشور باشد.

دو سال فرهنگستان بر واژه پیشنهادی خود پا می‌فشرد و این واژه را به امضای رییس جمهوری هم رساندند، که به نظر من این کارها واقعاً کودکانه است!

رییس جمهوری چرا باید درباره واژه ای که در پهنه فرهنگ ایران روان می‌شود، داوری کند؟! واژه‌ها در طی ده‌ها هزار سال در تاریخ ایران فراهم آمده‌اند و به وسیله خردمندان پالایش یافته‌اند و ساده‌تر و ژرف‌تر شده‌اند و معنا و مفهومشان گسترده‌تر شده تا به این جایگاه رسیده‌اند که ما اکنون این زبان را داریم. من به عنوان یک فرهنگی ایرانی به هیچ رییس جمهوری حق نمی‌دهم که در کار واژگان دخالت کند مگر آنکه وی واژه شناس و پژوهشگر باشد و در کتاب خودش بنویسد. این کار در حقیقت ریشخند کردن مردم است.

سرانجام... پس از چندی فرهنگستان دریافت که نمابر شایسته نیست و دورنگار را به کار برد و اصلاً اشاره ای نکرد که آن را از کجا آورده است؟! هم اکنون نیز بیشتر مردم دور نگار را به کار می‌برند. اگر هم واژه گفت و گوی فرهنگ‌ها از بنیاد نیشابور آغاز شد و مردم پذیرفتند، نشانه درستی آن است و امیدوارم که سرانجام روزی مفهوم این واژه مانند ظاهرش به همین ترتیب درست شود، اگرچه من می‌دانم که دیدگاه آقای خاتمی توجه به همین مفهوم بوده، هرچند پیشنهادش را با نام و واژه گفت و گوی تمدن‌ها عنوان کرده است.

امیر شهاب شاهمیری

چهارشنبه ۲۹ دی ۱۳۷۸

^۱ - نام شهری در ایران باستان و پایتخت امروزی کشور عراق است (نگاه کنید به : فرهنگ شاهنامه - حسین شهیدی مازندرانی (بیژن) نشر بلخ ۱۳۷۷